

سؤالات قیصر روم^۱

اگر شما به این ها می‌گویید: خاطره، من می‌گویم: معجزه!! این همه ماجرا که خاطره‌نویسان برای شما نقل کرده‌اند، چه شباهتی با خاطره‌های من دارد؟ ... هر خاطره‌ای که به پایان می‌رسد دفتر معجزه‌ای رقم می‌خورد و شگفتی دیگری را بر می‌انگیزد. در کدام دفتری خوانده‌اید که دشمن سر سخت کسی پاسخ سؤالاتش را از او بخواهد؟ ... و این چیزی بود که من مشاهده کردم.

آن روز سر و صدای زیادی بود. هر کس سؤالی می‌پرسید و پاسخی از مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شنید. من نیز منتظر بودم که اگر دستوری به من دادند برای اجرای آن برخیزم. از بین جمعیت شخصی برخاست و گفت: سلام بر تو یا امیرالمؤمنین و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. حضرت در پاسخ فرمودند: سلام بر تو و رحمت و برکات خداوند بر تو باد، کیستی؟

او با خونسردی پاسخ داد: من از زیر دستان و اهل مملکت شما هستم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: تو از زیردستان من و اهل مملکت نیستی! زیرا اگر حتی یک بار بر من سلام کرده بودی، تو را از یاد نمی‌بردم. سرها به سوی او برگشت. چرا دروغ گفته بود؟! آن مردم که سنگینی نگاه‌ها را بر خود می‌دید نتوانست حقیقت را کتمان کند و گفت:

من از سوی معاویه نزد شما آمده‌ام تا به طور ناشناس مسائلی را که قیصر روم از او پرسیده، سؤال کنم. پادشاه روم به معاویه گفته است: «اگر خلافت حق توست و جانشین پس از محمد تو هستی، پاسخ سؤال‌های مرا بده! اگر پاسخ دادی از تو پیروی خواهیم کرد و جایزه‌ای برایت می‌فرستیم!» معاویه که هیچ پاسخی نداشت و درمانده شده بود، مرا فرستاد تا پاسخ سؤالات را از شما بپرسم!

با افتخار به چهره مولایم نگریستم. کجا بروند جز در خانه کسی که هزاران هزار باب علم در سینه اوست! با آن همه دشمنی و کینه‌توزی اینک که در تنگنا قرار گرفته‌اند و هیچ پاسخی ندارند دست به دامان آقای من گشته‌اند! امیرالمؤمنین علیه السلام با شنیدن سخن او فرمودند:

خداوند پسر زن جگرخوار را نابود کند. خداوند فریب خوردگان او و یاری کنندگانش را نابود کند. خداوند حاکم بین من و این امت است. اینان نسل مرا قطع کردند و روزهای مرا از بین بردند و حق مرا گرفتند و منزلت عظیمم را کوچک شمردند و بر نزاع با من متحد شدند. ای قنبر، حسن و حسین و محمد را نزد من بیاور. جمعیت متحیر مانده بودند، و من هم نمی‌دانستم حضرت قصد انجام چه کاری دارند. دوان دوان رفتم و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمد فرزند دیگر آن حضرت را آوردم.

هر سه مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند و حضرت به آن مرد فرمودند: ای مرد شامی، این دو پسران پیامبرند و این پسر من است. از هر کدام می‌خواهی سؤال کن.

او با تأمل نگاهی کرد و گفت: «از آن پسر که موی بسیار دارد سؤال می‌کنم»، که منظورش امام حسن علیه السلام بود. امام حسن علیه السلام فرمودند: از هر چه می‌خواهی سؤال کن. او پرسش‌های قیصر روم را آغاز کرد و پرسید:

فاصله بین حق و باطل چقدر است؟ فاصله بین آسمان و زمین چقدر است؟ فاصله بین مشرق و مغرب چقدر است؟ چشمه‌ای که ارواح مشرکین را آنجا می‌برند چه نام دارد؟ چشمه‌ای که ارواح مؤمنین را آنجا می‌برند چه نام دارد؟ خنثی چگونه قابل تشخیص است؟ ده چیز که هر کدام از دیگری قدرتمندتر است کدامند؟

سؤال‌های جدیدی بود و همه دوست داشتند جواب آنها را بدانند. نگاه‌ها به سوی امام حسن علیه السلام چرخید و همه منتظر پاسخ‌های حضرت ماندند. امام حسن علیه السلام فرمودند:

بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است؛ هر چه با چشم خویش می‌بینی حق است و هر چه با گوش خویش می‌شنوی سخنان باطل بسیاری در خود دارد.

بین آسمان و زمین از نظر معنوی به اندازه یک دعای مظلوم فاصله است، و از نظر ظاهری فاصله این دو به اندازه ی دید چشم است.

فاصله بین مشرق و مغرب مسیر حرکت یک روز خورشید است که می‌توانی هنگام طلوع در مشرق ببینی و هنگام غروب در مغرب.

آن چشمه‌ای که ارواح مشرکین به آنجا برده می‌شوند «برهوت» نام دارد؛ و چشمه‌ای که ارواح مؤمنین را به آنجا می‌برند «سلمی» نام دارد.

خنثی آن است که تشخیص مؤنث یا مذکر بودنش داده نشود. نخست باید صبر کنند تا علائم بلوغ زنانه یا مردانه در او ظاهر شود. اگر حل نشد از طریق ادرار، جنسیت او قابل تشخیص است.

ده چیز که هر کدام قدرتمندتر از دیگری است اینان هستند: سخت‌ترین چیزی که خدا خلق کرده سنگ است. سخت‌تر از سنگ آهن است که سنگ را می‌شکند. سخت‌تر از آهن آتش است که آن را ذوب می‌کند. سخت‌تر از آتش آب است که آن را خاموش می‌کند. سخت‌تر از آب ابر است که آن را حمل می‌کند. سخت‌تر از ابر باد است که آن را حرکت می‌دهد. سخت‌تر از باد ملکی است که آن را می‌فرستد. سخت‌تر از آن ملک عزرائیل است که او را می‌میراند. سخت‌تر از عزرائیل مرگ است که او را نیز فرا می‌گیرد. سخت‌تر از مرگ دستور الهی است که مرگ را نیز می‌میراند.

همه سکوت کردند. آثار رضایت از چهره ی مولایم هویدا بود. مرد مسافر گفت: شهادت می‌دهم که تو پسر رسول خدا هستی و علی بن ابی‌طالب سزاوارتر از معاویه به خلافت است!

... مرد مسافر پاسخ سؤالات را گرفت و راهی شام شد تا تحویل معاویه دهد. چند ماهی گذشت و دوست داشتم ادا هم ماجرا را بدانم.

هنگامی که از سرگذشت آن سؤال‌ها پرسیدم، شنیدم که می‌گفتند: معاویه آنها را برای قیصر فرستاد. قیصر پاسخ آنها را مطالعه نمود و در جواب معاویه چنین نوشت:

ای معاویه، با من به غیر از سخن خویش صحبت کردی و با پاسخ غیر خود جواب مرا دادی!! قسم به مسیح، این ها پاسخ‌های تو نیست. این ها را کسی نمی‌تواند بگوید مگر معدن نبوت و موضع رسالت الهی، و اما تو، اگر حتی یک درهم از من بخواهی هرگز نخواهم داد!

خدا را سپاس گفتم که تا آن سوی دنیا هم مولایم را می‌شناسند، و دشمن او را هم به خوبی می‌شناسند که نه با علم سر و کار دارد و نه قادر به رو در رویی با آنان است.^۲